

## اصلاح ساختار دولت عباسی در نیمه دوم سده سوم (۲۵۰ - ۳۹۵ هـ.ق)

محمد احمدی منش\*

دانش آموخته دکتری تاریخ اسلام دانشگاه تهران

(از ص ۱ تا ۱۹)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۰۲/۲۰؛ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۴/۰۶/۲۸

### چکیده

نیمه دوم سده سوم هجری و دوره زمامداری سه خلیفه، معتمد بالله (۲۵۶-۲۷۹ هـ)، معتضد (۲۷۹-۲۸۹ هـ) و مکتفی (۲۸۹-۲۹۵ هـ)، با بازیابی اقتدار دستگاه خلافت عباسی و تجدید سازمان آن همراه بود. این فرآیند اصلاحی که ابوالعباس معتضد درخشان‌ترین چهره آن بود، در میان دو دوره انحطاط قرار گرفت؛ نخستین دوره، دوره سامرا بود که در آن سربازبردگان ترک و غیر ترک زمام خلافت را به دست گرفتند و دومین دوره که با خلافت مقتدر (۲۹۵-۳۲۰ هـ) آغاز شد، شاهد فساد دربار، فروپاشی دیوان‌سالاری و گسیخته شدن سازمان نظامی بود و با ورود بویه‌ای‌ها به بغداد (۳۳۴ هـ) پایان گرفت. ساختاری که در این دوره پدید آمد، دارای چند ویژگی بود: تمرکز قدرت در نهاد خلافت، تمرکز دیوان‌سالاری و برتری نهادن آن بر نیروی نظامی، جلوگیری از واگذاری اقطاع در برابر خدمات اداری و نظامی و در آخر، ایجاد سپاهیان دائمی و مزدبگیر. در این نوشتار فرآیند اجرای این اصلاحات با تأکید بر دگرگونی در ساخت نظامی، بررسی و واکاوی می‌شود.

واژه‌های کلیدی: خلافت عباسی، موفق، معتضد، مکتفی، دیوان‌سالاری

---

\* رایانامه نویسنده: Mam.ahmadimanesh@gmail.com

## ۱. مقدمه

نیمه دوم سده سوم هجری یا به طور دقیق‌تر زمان خلافت سه خلیفه عباسی، یعنی معتمد (خ: ۲۵۶-۲۷۹ هجری)، معتضد (خ: ۲۷۹-۲۸۹ هجری) و مکتفی (خ: ۲۸۹-۲۹۵ هجری) را می‌توان دوره دمیده شدن روحی تازه در کالبد افسرده دستگاه خلافت عباسی دانست که سه اقدام اصلاحی در آن انجام پذیرفت: نخست، بازآوری اقتدار خلیفه؛ دوم، احیای دستگاه اداری و سوم، دگرگون کردن ساختار نظامی بازمانده از دوره سامرا. با این اقدامات تمرکز تا اندازه زیادی به نظام خلافت بازگشت، وضع مالی آشفته دولت سامان یافت، سرداران نظامی و سربازان فرمانبردار شدند و خلیفه بار دیگر قدرت عزل و نصب کارگزاران دولت را به دست آورد. این فرآیند در دوره خلافت معتمد و به پایمردی برادر وی، ابواحمد بن متوکل یا الموفق بالله آغاز شد و در دوره معتضد رو به تکامل نهاد و سرانجام، در دوره خلافت مکتفی در سراسری انحطاط افتاد و البته درخشندگی خود را همچنان حفظ کرد. پس از مرگ مکتفی، در خلافت درازمدت و فاجعه‌بار مقتدر، آمیزه‌ای از واگرایی سیاسی، نافرمانی کارگزاران و ولایت‌داران، پیامدهای حرفه‌ای شدن سپاهیان، فساد و ناکارآمدی شگفت‌آور اطرافیان خلیفه و سرانجام رخدادهای بیرون از بغداد عرصه را چنان بر دولت عباسی تنگ کرد که دیگر برای بازیابی نیرو و سامان‌یابی دوباره فرصت نیافت و در انتظار ضربه‌ای برای فرو ریختن نهایی، روزگار می‌گذراند.

اگرچه بررسی ویژگی‌های اصلی دولت عباسی در دوره سامرا موضوع این نوشتار نیست، آگاهی هر چند کلی درباره آن لازم است. به طور خلاصه باید گفت دولت عباسی در میانه ربع سوم سده سوم هجری و هنگامی که پایتخت آن به سامرا انتقال یافته بود، به سازمان نیمه‌گسسته تبدیل شد. دیوان‌سالاری که یکی از ارکان اساسی دولت بود، به شدت تضعیف شد و دبیران در عمل به خدمت‌گزاران شخصی خلیفه یا سرداران ترک تبدیل شدند. نیروی نظامی نیز به گروه‌های خودسر و نیمه‌مستقل برخاسته از سربازبردگان ترک و غیر ترک تجزیه شد که از سالارانشان فرمان می‌بردند. در این میان نیز خلیفه توان چندانی برای اعمال اقتدار نداشت؛ چرا که نه دستگاه اداری نیرومندی وجود داشت و نه از وفادارای سرداران و سربازان بهره‌مند بود (Shaban, p. 63-90; Matthew S. Gordon, 467-489).

آشوب‌های سامرا و قتل مهتدی (رجب ۲۵۶ هـ) که در آستانه دوره مورد بحث روی داد، یک نتیجه مهم داشت و آن این بود که سپاهیان ترک سامرا را از نظر همبستگی درونی به گروهی ضعیف شده و آماده فرمان‌برداری تبدیل کرد. در کشاکش‌های

چندساله سامرا، به جز موسی بن بغا، دیگر سرداران و سالاران برجسته ترک مانند اُتامش، بُغای شَرابی، وَصیف، صالح بن وصیف و بایکباک به قتل رسیدند. همچنین در اثر دوام بی‌ثباتی و شکاف بین سرداران و گروه‌های جنگاور ترک، بخش بزرگی از این جنگاوران (و نه فرماندهان ایشان) آماده پذیرش و فرمان‌بری از خلیفه‌ای مقتدر و نیرومند شده بودند؛ برای نمونه، بررسی درخواست‌های سربازان ترک از مهتدی این حقیقت را روشن می‌کند؛ درخواست آنها آشکارا در جهت مخالفت با سرداران خود بود که از چنددستگی آنان به ستوه آمده بودند (طبری، ج ۹، صص ۴۴۳-۴۴۷). مهتدی هم در مسیر متحد کردن سربازان ترک به سود خود و به زیان سرداران، بسیار پیشرفت کرده بود و اگر رقابت بین دسته‌های نظامی ترک (فرغانی و مغربی) و نیز رفتارهای شتاب‌زده و نابخردانه خود او نبود (به‌ویژه کشتن بد هنگام بایکباک که نمونه تأثیرگذار آن بود)، چه‌بسا می‌توانست اوضاع را به سود خویش پیش برد (همان، صص ۴۵۶-۴۶۷).

در این میان، به جز عوامل درونی، برخی عوامل بیرونی هم فرآیند تبعیت و فرمان‌بری سربازان ترک و غیرترک سامرا را از خلیفه روان‌تر می‌کرد؛ این عوامل، در درجه نخست، شورش‌ها و خیزش‌های واگرایانه را در بر می‌گرفت که مهم‌ترین و زودرس‌ترین آنها، شورش زنگیان در جنوب عراق و سر برداشتن خوارج هوادار مساور در جزیره و شمال عراق بود. این ناآرامی‌ها در دوره مهتدی آغاز شد و آن چنان نیرو گرفت که حتی بیم آن می‌رفت دامنه آنها به پایتخت گسترش یابد و این خود عاملی برای ایجاد دغدغه مشترک و به فراموشی سپردن ستیزه‌های درونی میان وابستگان به دستگاه خلافت بود.

در همین اوضاع، افول قدرت و نفوذ خاندان طاهری در بغداد که در نیم قرن پیش از آن، رقیب خلفا به شمار می‌آمدند، به یاری عباسیان آمد. طاهریان بغداد با دشواری‌هایی، از جمله پرداخت دست‌مزد سپاهیان زیر فرمان خود، تنش بین سپاه بغدادی و جنگاوران تازه‌وارد خراسانی، رقابت‌های درونی بین افراد این خاندان و دوری گرفتن مردم بغداد از حکومت آنها روبه‌رو بودند. ناآرامی‌های بغداد بر ضد سپاهیان تازه‌وارد خراسان به سرپرستی محمد بن اوس بلخی، نمونه بارزی از دردهایی است که بغداد با آنها روبه‌رو بود (همان، صص ۳۹۸-۴۰۴).

به همان اندازه که چیرگی طاهریان بر بغداد در دهه‌های پیشین، خلفای عباسی را از منابع گوناگون قدرت، شامل منابع اقتصادی، انسانی و ایدئولوژیکی محروم کرده بود،

سست شدن موقعیت این خاندان هم منابع جدیدی را در دسترس خلفا قرار می‌داد و به همان نسبت از وابستگی آنها به سپاه سامرا می‌کاست. با این حساب، اگرچه به هنگام روی کار آمدن معتمد، خزانه دولت خالی بود و شورشیان در جاهای مختلف سر برداشته بودند، فرصت‌هایی هم برای سامان دادن به نظام سیاسی و اداری به وجود آمده بود.

## ۲. جدال بین بغداد و سامرا

معتمد، عبیدالله بن یحیی خاقانی را به وزارت برگزید؛ کسی که در زمان خلافت متوکل نیروی نظامی سربازبرداران ترک را سازمان داده بود (مسعودی، بی‌تا، ص ۳۱۳؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۶؛ طبری، ج ۹، ص ۴۷۴؛ Shaban, p.75). در میان ترکان سامرا، یارکوج، به عنوان سرپرست و فرمانده جدید سربازان ترک و کسی که معتمد به پایمردی وی به خلافت رسید، جانشین بایکباک شد؛ بایکباک اندکی پیش از قتل مهتدی به قتل رسیده بود (طبری، ج ۹، ص ۴۶۲؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۷). یارکوج و مسرور بلخی، دو سالاری بودند که برخلاف بیشتر سرداران و سپاهیان ترک، تا واپسین دم حیات مهتدی به وی وفادار ماندند. موسی بن بغا که در ماجرای قتل مهتدی بی‌طرفی گزیده بود، در سامرا و در میان سربازان ترک چندان با نفوذ و محبوب نبود و در شوال ۲۵۶ هجری با لشگریان وابسته به خود به سرکوب حسن بن زید در ری فرستاده شد (طبری، ج ۹، ص ۴۷۴). در این میان، ابواحمد موفق، برادر خلیفه که در جنگ داخلی زمان مستعین (از محرم ۲۵۱ تا محرم ۲۵۲ هـ) نقش مهمی در فرماندهی و رهبری ترکان سامرا بر عهده داشت (ابن‌الاثیر، ج ۷، صص ۱۴۵-۱۴۷)، محبوبیت فراوانی در میان سربازان ترک به دست آورد و همین موضوع وی را به دیگر فرد قدرتمند در دوره جدید تبدیل کرد. در اوایل ۲۵۷ هجری کار عراق، خوزستان و فارس و وظیفه نبرد با زنگیان به وی سپرده شد و او یارکوج را مأمور کرد تا زنگی‌ها را سرکوب کند (طبری، ج ۹، ص ۴۷۵).

در میان پدیده‌های گوناگون ربع سوم سده سوم هجری، شورش زنگی‌ها در جنوب عراق در فرآیندهای سیاسی اهمیتی برجسته پیدا کرد. از آغاز خلافت معتمد تا شعبان ۲۶۱ هجری که موفق، خود وظیفه سرکوب زنگیان را بر عهده گرفت، سرداران بزرگ خلافت؛ یعنی یارکوج، ابن ابی‌الساج و موسی بن بغا، هر یک در مدتی این وظیفه را بر عهده گرفتند و همگی از انجام دادن آن ناتوان ماندند. ناتوانی در برابر زنگیان زمینه‌ساز به حاشیه رانده شدن آنها و در نتیجه افزایش اقتدار نهاد خلافت در برابر سرداران

سپاهی بود. درباره یارکوج باید گفت که مرگ وی در ۲۵۸ هجری مانع از ادامه یافتن نقش آفرینی وی شد. سپس مناصب وی به احمد بن موفق واگذار شد که بعدها با لقب معتضد به خلافت رسید (یعقوبی، ج ۲، ص ۵۱۰). موسی بن بغا که بر حسن بن زید چیره شده بود، در ذی قعدة ۲۵۸ هجری به کار زنگیان گماشته شد، ولی سرانجام کاری از پیش نبرد و از این وظیفه کناره گیری کرد (طبری، ج ۹، صص ۵۳۶ و ۵۱۳-۵۱۴). چنین سرنوشتی دامن ابن ابی الساج را هم گرفت و او نیز از امارت اهواز چشم پوشید (ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۷۶) و آن چنان که در گزارش طبری آمده است، برکنار شد (طبری، ج ۹، صص ۵۱۳-۵۱۴). در همین سال‌های نخست خلافت معتمد بود که دیگر سرداران برجسته‌ای چون مفلح و منصور بن جعفر خیاط در نبرد با زنگی‌ها به قتل رسیدند؛ بنابراین، شورش زنگی‌ها به رغم چالش‌های بزرگی که برای دستگاه خلافت به وجود آورد، زمینه مناسبی هم برای تضعیف جایگاه سرداران نظام فراهم کرد.

در گرماگرم این رویدادها اقدام خلیفه معتمد، در تقسیم قلمرو عباسی بین دو ولی عهد خود، ابوجعفر مفضول (فرزندش) و ابواحمد موفق، در شوال ۲۶۱ هجری، گواهی بود بر فرآیند برقراری موازنه جدید بین سرداران نظامی و نهاد خلافت. شمال و غرب قلمرو خلافت؛ شامل آفریقا، مصر، شام، جزیره (در ناحیه شمالی عراق و شام)، ارمنستان، راه خراسان، مهرگان کذک و حلوان، به جعفر بن معتمد با لقب مفضول بالله داده شد و موسی بن بغا هم زیر فرمان وی درآمد و نواحی خاوری و سند، عراق (شامل بغداد، جنوب عراق، کوفه، راه حرمین، یمن، کسکر، بلوک دجله، خوزستان، فارس) و جبال به همراه وظیفه سرکوب زنگیان به موفق واگذار شد و مسرور بلخی هم زیر فرمان وی قرار گرفت (ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۷۷؛ طبری، ج ۱۵، صص ۵۱۴-۵۱۵). استان‌های پردرآمد خوزستان و فارس هم که در قلمرو موفق قرار گرفت، به او کمک می‌کرد تا هزینه‌های نبرد با زنگیان را تأمین کند. در این میان، قرار گرفتن موسی در زیر فرمان مفضول و فرستادن وی به غرب، آشکارا بر افول جایگاه موسی دلالت داشت.

اینک جناح‌های اصلی دستگاه خلافت را در دوره معتمد معرفی و بررسی می‌کنیم. بغداد و سامرا، پایگاه‌های اصلی و تعیین کننده گرایش‌های سیاسی خلافت عباسی بودند. سیاستمداران بغدادی که موفق بر فراز آنها قرارداد داشت، خواستار ایجاد سپاه متمرکز و مزدبگیر، جدایی امور مالی و نظامی از یکدیگر، محدود کردن نقش سرداران و سربازان ترک در بدنه نظامی خلافت و جلوگیری از واگذاری اقطاع نظامی و اداری بودند

(Shaban, p.94-97). جناح مقابل که در سامرا پایگاه داشت و معتمد آنها را نمایندگی می‌کرد، هوادار واگذاری اقطاع و تداوم سازمان نظامی به شیوه غیریکپارچه قبلی بود که زیر سرپرستی سرداران مختلف و نیمه‌مستقل فعالیت می‌کرد. معتمد چنان که از انتخاب عبیدالله خاقانی به وزارت برمی‌آید، گویا می‌خواست لشگریانی از سربازبرندگان تحت اختیار خود تشکیل دهد که البته معلوم بود زمان چنین کاری سپری شده است. حسن بن مخلد و احمد بن صالح شیرزاد، دیگر دبیران برجسته نزدیک به معتمد، طرفدار اقطاع نظامی بودند (Shaban, p. 93-94). می‌دانیم این دو وزیر بیش از آنکه به دولت و خلیفه خدمت کنند، برخی سرداران ترک را دبیری کرده بودند (طبری، ج ۹، صص ۲۸۲ و ۳۵۵). با این همه، پس از مرگ یارکوج در ۲۵۸ هجری که به نظر می‌رسد برجسته‌ترین سردار سامرا و مهم‌ترین فردی بود که می‌توانست این هدف معتمد را برآورده سازد، کس دیگری جای وی را نگرفت.

موسی بن بغا که از بدنه سپاهیان سامرا دور افتاده بود، به همراه سلیمان بن وهب، دبیر کهنه‌کار که نیاکان وی از روزگار یزید بن ابی‌سفیان به امویان خدمت می‌کردند و سپس به عباسیان پیوستند، (ابن‌ندیم، صص ۲۰۱-۲۰۲) بر آن بودند که بین بغداد و سامرا هماهنگی و ارتباط برقرار کنند. بر خلاف معتمد و موفق که هر دو در جهت دلخواه خود، خواستار افزایش قدرت متمرکز خلیفه بودند، موسی و سلیمان می‌خواستند خلیفه به مقامی کمابیش تشریفاتی و فاقد قدرت تبدیل شود و ساختاری شکل بگیرد که در آن موسی بن بغا سپهسالاری نظامی و سلیمان وهب، سررشته‌داری دستگاه اداری را در دست گیرند (Shaban, p. 93). در این میان رابطه اینها با هواداران موفق در بغداد کج‌دار و مریز و آمیزه‌ای از رقابت و همکاری بود.

به طور کلی به نظر می‌رسد که این دو گروه، یعنی هواداران موسی و موفق با یکدیگر توافق بیشتری داشتند تا با معتمد و هواداران سامرایی او و آن چه ایشان را به هم نزدیک می‌کرد، عزمی بود که برای انتقال مرکز قدرت سیاسی از سامرا به بغداد و کنار زدن سربازبرندگان سامرا داشتند. رخدادهای پس از درگذشت وزیر عبیدالله خاقانی از همین روابط بین جناح‌های سیاسی سرچشمه می‌گرفت. با مرگ عبیدالله خاقانی در ذی‌قعدة ۲۶۳ هجری، حسن بن مخلد جانشین گماشته معتمد به ناچار گریخت و سلیمان بن وهب نامزد موسی بن بغا که پشتیبانی نسبی موفق را هم پشت سر خود داشت، جامعه وزارت خلیفه را بر تن کرد (طبری، ج ۹، صص ۵۳۱-۵۳۳؛ العیون و الحدائق، ج ۴،

صص ۸۱-۸۳). چندی بعد با مرگ موسی بن بغا در صفر ۲۶۴ هجری، معتمد سلیمان بن وهب و همراهان او را در بند کرد و دوباره حسن بن مخلد را برکشید و به وزارت گماشت. این بار موفق بود که در برابر معتمد ایستاد و راهی سامرا شد. موفق با ورود پیروزمندان خود به سامرا که به برکناری حسن مخلد و وزارت یافتن سلیمان بن وهب انجامید (همان، صص ۵۴۱-۵۴۲)، قدرت خود را نمایان کرد و با گریزاندن دبیران دستیار معتمد، از جمله حسن بن مخلد و احمد بن صالح و مصادره اموال و خانه ایشان، جناح هواداران سامرای معتمد را پراکنده کرد، حتی شماری از سالاران نظامی وابسته به معتمد از بیم موفق به جزیره (موصل) گریختند و بر سر تسلط بر این ناحیه با هم به رقابت پرداختند (همانجا؛ العیون و الحدائق، ج ۴، صص ۸۳-۸۵). تقریباً از همین زمان است که ابوالاحمد موفق، برادر خلیفه، به نفر اول دستگاه خلافت تبدیل شد و رفته رفته بر چیرگی و هیمنه خود افزود. در سال‌های پسین، وی توانست پس از کنار زدن نیروهای سامرا، نیروی نظامی متمرکزی را سامان دهد که از ۲۶۷ هجری به بعد، زیر سرپرستی ابوالعباس معتضد قرارداداشت. مهم‌ترین وظیفه این نیروی نظامی سرکوب شورش زنگیان در جنوب عراق و خوزستان بود که موفق نخست در سال ۲۶۱ هجری آن را به مسرور بلخی، دستیار نزدیک خود سپرده بود (طبری، همانجا) و سپس همان‌طور که گفتیم به فرزند خود ابوالعباس واگذاشت.

در طی دوره‌ای که ابوالعباس فرماندهی نظامی سرکوب زنگیان را بر عهده داشت، موفق نیز در واسط مستقر بود و ساز و برگ سپاه او را فراهم می‌کرد (ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۳۴۲)؛ البته به جز زنگیان تهدیدهای نظامی مهمی از جمله صفاریان، طولونیان و خوارج جزیره و شام هم وجود داشتند و هر چه بود، در پایان خلافت معتمد و در اثر توان سازمان‌دهی برجسته موفق، نیروی نظامی عباسیان نه تنها در زیر این تهدیدها از هم نگسست، بلکه بسیار ورزیده و کارآمد شد. ویژگی‌های این نیروی نظامی را پس از این شرح خواهیم داد، اما در اینجا بایسته است سازوکار و منابع تامین‌کننده نیازهای مالی این نیروی نظامی را بررسی کنیم.

### ۳. موفق: تجدید سازمان خلافت

در درجه نخست، تردیدی نیست که سپاهیان زیر فرمان موفق به زمین وابستگی مالی نداشتند و این ویژگی غالب ساختار نظامی عباسیان است که موفق هم آن را حفظ و

تقویت کرد (Kennedy, 2001, p.59)؛ البته با وجود سرکشی فراوان در سرتاسر قلمرو خلافت، درآمد منظم عباسیان از استان‌های دیگر، به جز عراق و شاید خوزستان و فارس، نزدیک به صفر شده بود. با وجود این، کار سامان دادن و تجهیز سپاهیان بسیار دشوار بود. آنچه گره بخشی از این دشواری را می‌گشود، حضور انبوه داوطلبان در سپاه خلیفه و به‌ویژه در رویارویی با زنگیان بود (ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۲۵۲) که البته، به احتمال فراوان دست‌مزد هم دریافت می‌کردند، ولی بر خلاف سربازبردگان در برابر کاهش یا دیرکرد در پرداخت آن ناشکیبا نبودند. به‌ویژه رفتارهای ناهنجار و خشونت لگام‌گسیخته زنگیان که بی‌گمان دستگاه تبلیغی عباسیان در بازتاب دادن و حتی بزرگ‌نمایی آن هیچ کوتاهی نمی‌کرد، توده مردم را برای حضور بدون چشم‌داشت مالی در کنار لشکریان خلافت برمی‌انگیخت. با این همه، از حضور سپاهیان مزدبگیر حرفه‌ای در لشکریان خلافت هم آگاهی داریم؛ اینها شامل سپاهیان خراسانی بغداد و از جمله وابستگان محمد بن اوس بلخی<sup>۱</sup>، سربازان فرغانه‌ای سامرا و گروه‌های دیگر بودند.

گفتنی است عدم ظهور سرداران برجسته در میان سربازان فرغانه‌ای، برخلاف اشروسنی‌ها، زمینه‌ساز جذب آسان‌تر آنها در سپاه خلافت شده بود. در کنار همه اینها آنچه مهم است این که موفق، آن دسته از گروه‌های نظامی‌ای که به سالاران خویش وابسته بودند، به کار نگرفت. سالاران ترک، مانند اسحاق بن کنداج از سرداران پیشین موسی بن بغا، (طبری، ج ۹، ص ۵۰۴) موسی بن اتامش و احمد بن موسی بن بغا، پس از اینکه موفق به سامرا رسید، در سال ۲۶۴ هجری به جزیره رفتند و آنجا را میدان تاخت و تاز و رقابت خود قراردادند (طبری، ج ۹، صص ۵۴۰-۵۴۱). جنگاوران اشروسنی به فرماندهی ابی‌الساج و سپس محمد بن ابی‌الساج مدام از این سو بدان سو فرستاده می‌شدند و در هر حال در کارزارهای اصلی خلافت نقش چندانی نداشتند، حتی موفق پس از پیروزی بر یعقوب صفار در ۲۶۱ هجری اموال و املاک ابی‌الساج را به بهانه هم‌دلی وی با یعقوب ستاند و به مسرور بلخی داد (همان، ص ۵۲۰). بدین ترتیب، موفق توانست نیروی نظامی خلافت را با موفقیت از نو سازمان‌دهی کند و در این فرآیند، سربازان و سالاران ترک را که در نیمه نخست سده سوم هجری اصلی‌ترین منبع بی‌ثباتی بودند، کنار زند و پراکنده سازد.

در میان همه رخدادهای دوره خلافت معتمد، باید به اقدام موفق در برکناری و زندانی کردن وزیر سلیمان بن وهب در سال ۲۶۵ هجری و روی کار آوردن صاعد بن



مخلد و اسماعیل بن بلبل اشاره کرد (همان، صص ۵۴۳-۵۴۴). این جابه‌جایی که در فاصله بین مرگ موسی بن بغا در صفر ۲۶۴ هجری و گماشتن ابوالعباس معتضد به سپه‌سالاری در ۲۶۷ هجری صورت گرفت، بی‌گمان برخاسته از جهت‌گیری‌های سیاسی-اقتصادی مهم موفق بوده است که برای ما چندان شناخته شده نیست. می‌توان برکناری سلیمان را در راستای برجیدن واپسین نشانه‌های نفوذ موسی بن بغا و وابستگان وی انگاشت که هم‌زمان به معنی زمینه‌سازی هر چه بیشتر برای سیاست‌های تمرکزگرایانه موفق بوده است. از سوی دیگر، از نقش میانجی‌گرانه صاعد بین موفق و سرداران ترکی یاد شده است که بر جزیره سیطره یافته بودند (همان، ص ۵۴۴) و چنین می‌نماید که وی نقش مهمی در ایجاد ارتباط بین دولت و این سرداران بر عهده داشته است.

به هر حال، برکنار کردن سلیمان وهب، زمام دیوان‌سالاری خلافت را هم در دستان موفق نهاد. از سوی دیگر، بازداشت و برکناری صاعد بن مخلد، جانشین سلیمان، در سال ۲۷۲ هجری، آن هم پس از پیروزی وی در برابر عمرو بن لیث صفاری (طبری، ج ۱۰، ص ۱۰) نشان داد که موفق به هیچ‌روی قدرت یافتن مستقل دیوان‌سالاری را بر نمی‌تابد. پس از صاعد بن مخلد، ابوالصقر اسماعیل بن بلبل به عنوان منشی موفق برگزیده شد که البته بیشتر پیشکار وی بود تا وزیر مستقل و نیرومند (همان‌جا؛ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۴۱۹).

پس از سرکوب نهایی زنگیان در سال ۲۷۰ هجری، روند تمرکزگرایی موفق با کامیابی بیشتری دنبال شد و نفوذ دولت در نواحی پیرامونی، از جمله جزیره، جبال و شام رو به فزونی نهاد. با این حال، جنبه دیگری از افزایش اقتدار دولت عباسی در برخورد آن با رجال برجسته و نیرومند دولت جلوه‌گر شد. در فاصله سال‌های ۲۷۲ تا ۲۷۸ هجری، شماری از کارگزاران بلندپایه دولت عباسیان بازداشت شدند یا اموالشان مصادره شد که عبارت بودند از: صاعد بن مخلد (۲۷۲هـ)؛ لوء، سردار پرآوازه طولونی (۲۷۳هـ)؛ احمد بن محمد طایی (۲۷۵هـ)، عامل کوفه و اطراف آن و عامل خراج بخشی از عراق و نیز عهده‌دار شرطه بغداد؛ خاندان ابودلف (۲۷۶هـ)، فرمان‌روای بخشی از جبال و اذکوتکین، فرمان‌روای ری (۲۷۶هـ). درباره همه اینها، شاید به جز صاعد مخلد، دو ویژگی مشترک به چشم می‌خورد: نخست این که آنها فرمانروایان ایالتی بودند و دوم، مصادره شدن اموال و دارایی آنها، از این رو، به نظر می‌رسد که موفق از این کار دو هدف را پی‌گیری می‌کرده است: جلوگیری از روند تمرکززدایی در ایالت‌ها و تأمین بخشی از

هزینه‌های دولت. در این میان، به نظر می‌رسد به دست آوردن مال انگیزه مهمی برای برخورد با این کارگزاران بوده است. منابع تاریخی دلیلی برای بازداشت و مصادره دارایی لوءلوه به دست نداده‌اند، جز این گفته نقل شده از لوءلوه که تنها گناه خود را داشتن مال دانسته بود. موفق از وی چهارصد هزار دینار به دست آورد (طبری، ج ۱۰، ص ۱۲). اقدام موفق برای مصادره اموال اذکوتکین هم پس از آن انجام شد که ماذرائی، دبیر اذکوتکین، به موفق درباره دارایی هنگفت وی گزارشی داد (همان، ص ۱۶؛ ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۴۳۶).

به هر ترتیب، در اواخر حیات موفق که با اواخر زندگی و خلافت معتمد هم‌زمان بود، چالش‌های نظامی اصلی دولت عباسی برطرف شده و از نظر ساخت درونی در سطح کارگزاران و سازمان نظامی، انسجامی نسبی به دست آمده بود.

در این میان، البته فرآیند تازه‌ای هم در حال شکل‌گیری بود؛ این فرایند در اصل برخاسته از نفوذی بود که ابوالعباس معتضد بر دستگاه نظامی تازه سازمان‌دهی شده خلافت به دست آورده بود و موفق آن را بسان تهدید برای خود می‌دانست. اتباع معتضد یک بار در ۲۷۰ هجری برای دریافت مقرری خود بر صاعد مخلد وزیر شوریدند و تنها پس از گرفتن آن بود که آرام شدند (طبری، ج ۱۰، ص ۶۶۶). به نظر می‌رسد همان نگرانی‌ای که موفق برای قدرت یافتن صاعد، لوءلوه و اذکوتکین داشته است، درباره فرزند خود که سپه‌سالار دولت هم به حساب می‌آمد، او را آزار می‌داده است؛ از این رو، در شوال ۲۷۵ هجری به بهانه نافرمانی‌ای کم‌اهمیت دستور داد وی را بازداشت کنند. ناآرامی اتباع معتضد در بغداد پس از بازداشت معتضد (همان، ص ۱۵) هم گویا گواه دیگری بود بر اینکه بیمناکی موفق بی دلیل نبوده است. چه بسا، باید چنین انگاشت که تلاش موفق برای نزدیک کردن محمد بن ابی‌الساج به خود، (همان، ص ۱۶) و سپردن شرطگی بغداد به عمرو لیث در ۲۷۶ هجری (همان‌جا) به منظور برقرار کردن توازن در تشکیلات نظامی دولت و کاستن از اهمیت اتباع معتضد و نیز اسحاق بن کنداج بوده است که جزیره را در دست گرفته بود (ابن‌اثیر، ج ۷، ص ۴۳۰)؛ این همان سیاستی است که پیش از این برخی دیگر از خلفا، از جمله مأمون هم بدان دست زده بودند تا به سود اقتدار خویش بین نیروهای گوناگون تأثیرگذار در دستگاه سیاسی توافق و توازن برقرار کنند.

#### ۴. معتضد: تکمیل سازمان دولت

به هر حال در آستانه مرگ موفق، بیشتر سالاران و سپاهیان و از جمله محمد بن ابی‌الساج به هواداری از ابوالعباس معتضد برخاستند که هنوز در بند بود (طبری، ج ۱۰، صص ۱۹-۲۰). اسماعیل بن بلبل بیهوده کوشید برای انتقال قدرت به معتمد که از خلافت تنها عنوان آن را داشت، زمینه‌سازی کند (همان‌جا). سرانجام معتضد، نخست جای پدر خود را در ولی‌عهدی دوم معتمد گرفت و اندکی بعد در محرم ۲۷۹ هجری با کنار زدن جعفر مفوض، ولیعهد بدون فاصله عموی خود شد.

معتضد هم روندی را پی گرفت که موفق در زمان خلافت معتمد و برای سازمان‌دهی حکومت عباسیان آغاز کرده بود. در دوره خلافت معتضد (۲۷۹-۲۸۹ هـ) دولت عباسیان بیش از هر زمان دیگری در سده سوم هجری سامان یافت و دستگاه نظامی این دولت هم برای آخرین بار تا پیش از ورود بویه‌ای‌ها به بغداد، به کارآمدی مطلوبی رسید. در آغاز، معتضد دیوان‌سالاری را زیر فرمان خود درآورد و سیطره آن بر نیروی سپاهی را برقرار کرد. وزارت و سرپرستی دیوان‌سالاری به عبدالله بن سلیمان بن وهب و سپس فرزندی وی، قاسم سپرده شد (ابن طقطقی، ص ۲۴۹) و فرماندهی لشکریان را خود در دست گرفت یا به غلامان وفادار خود، از جمله بدر، وصیف موشگیر و فاتک سپرد. به جز اینها، صافی حرمی و مونس خادم هم از غلامان معتضد بودند که بر منصب‌های عالی نشستند. نفوذ و توان تأثیرگذاری این غلامان، به‌ویژه در رخدادهای زمان نزدیک به درگذشت معتضد نمایان است (طبری، ج ۱۰، صص ۸۸-۸۹؛ مسکویه، ج ۵، صص ۲۲-۲۳). پس از چند دهه، اینک خلیفه عباسی می‌توانست غلامان شخصی و وابسته به خود را به منصب‌های کلیدی بسپارد.

فرآیند واگرایی و تمرکززدایی در ایالت‌ها که از اواخر دوره چیرگی ترکان سامرا آغاز شده و سپس شتاب گرفته بود، در دوره معتضد مهار شد. طولونیان مصر در درون خود گرفتار کشمکش شدند، خارجیان جزیره و نیز قبیله‌های بدوی زیر فرمان حمدان بن حمدون، همچون خاندان ابودلف در جبال به تسلیم وادار شدند، محمد بن ابی‌الساج به آذربایجان و ارمنستان فرستاده شد (طبری، ج ۱۰، صص ۳۲-۳۳) و در خاور ایران روند پیشروی صفاریان متوقف شد. اقتدار خلیفه آن چنان فزونی یافت که در ۲۸۴ هجری برخی سرداران شورشی طولونی، به معتضد پناه آوردند و از وی امان خواستند (همان، ص ۴۴). این در حالی است که در دوره معتمد، جزیره و نواحی بین مصر و شام میدان رقابت

و تاخت و تاز طولونیان و سرداران ترکف، مانند اسحاق کنداج و محمد بن ابی‌الساج بود و خلیفه توان تأثیرگذاری ناچیزی در رویدادهای آن داشت.

در کنار همه اینها باید گفت که در کل، دستگاه اداری بر امور دولت چیره بود و وزیر پس از خلیفه فرد نخست دستگاه دولت به شمار می‌آمد. به نظر می‌رسد عبدالله بن سلیمان بن وهب در سامان دادن به دستگاه اداری و مالی و بهبود بخشیدن به وضعیت مالی دولت معتضد نقش چشمگیری داشته است. در این میان، دبیران خاندان فراتی دستیاران عبدالله بن سلیمان به شمار می‌آمدند و فعالیت آنها در افزایش درآمدهای خلافت تأثیری مهم داشته است. به نوشته هلال بن محسن صابی در آغاز خلافت معتضد، برآورد وزیر، عبدالله بن سلیمان، نشان می‌داد که اداره دولت به طور روزانه نیازمند هفت هزار دینار پول نقد بوده است که برای تأمین این نیازها او را به فراتیان رهنمون کردند (صابی، صص ۱۲-۱۳). به طور کلی، همچنان که شعبان گفته است، خاندان فراتی نقش بسزایی در افزایش درآمدهای خلافت در زمان معتضد داشته‌اند (p. 120-121). در کنار اینها، اصلاحات اداری مهم معتضد هم برای تمرکز بخشیدن بیشتر به نظام دیوانی دولت و افزایش کارایی آن بود. وی به جای دیوان‌هایی که در پایتخت عهده‌دار امور اداری ایالت‌ها بودند، دیوان‌الدارالکبیر را به سرپرستی احمد بن فرات پی‌افکند و وظایف دیگر دیوان‌های ایالتی را به آن واگذاشت (متز، صص ۱۹۵؛ دوری، صص ۲۰۳؛ A.A.Duri, DIWAN, E.I).

به طور کلی، برجسته‌ترین دستاورد اقتصادی دوره خلافت معتضد این بود که توانست با سامان دادن به دستگاه مالی و اداری و بدون واگذاری گسترده اقطاع نظامی یا گزینه‌هایی مانند آن، لشگریانی مزدبگیر و کارآمد تشکیل دهد و حتی موجودی درخوری در خزانه دولت پدید آورد؛ چنان‌که براساس نوشته مسکویه وی هر سال یک میلیون دینار در بیت‌المال خاصه می‌اندوخت (ج ۵، صص ۳۲۶) و در پایان خلافت وی، بین ۱۳ تا ۱۹ میلیون دینار در بیت‌المال دولت گرد آمده بود (ابن طقطقی، صص ۲۴۹) و این در حالی است که در آغاز خلافت وی، خزانه دولت تهی بود (صابی، صص ۱۲؛ کاتبی، صص ۱۹۷).

درباره سپاهیان خلافت در دوره معتضد و ترکیب و دست‌مزد آنها اطلاعات گران‌بهایی در دست داریم که هلال بن محسن صابی در آغاز کتاب *تحفة الامرا فی تاریخ الوزراء* حفظ کرده است. از آنجا که این داده‌ها مربوط به آغاز خلافت معتضد است، می‌توان آنها را بازگوکننده شرایط مربوط به اواخر خلافت معتمد هم دانست. صابی از

عبدالحمید کاتب (مرگ ۲۸۷هـ) دبیر برجسته و متصدی دیوان زمام نقل کرده است که عبیدالله بن سلیمان وهب چون وزیر شد، دانست که اداره دولت روزانه به هفت هزار دینار پول نقد نیازمند است که به مصرف هزینه‌های لشگریان و مخارج دربار برسد. برای این کار از عبدالحمید کاتب راه چاره خواست و او عبیدالله را به خاندان فراتی رهنمون کرد و عبیدالله اداره امور مالی را به ابوالحسن علی بن محمد فراتی و ابوالعباس، برادر وی سپرد. این دو نفر نیز کارگزاری برخی نواحی عراق؛ شامل کشتزارهای فرات و دجله، جوخی، واسط، کسکر، طساسیج، نهربوق، ذیبین، گلوادی، نهریین، راذان پایین و بالا، و راه خراسان را در برابر پرداخت روزانه هفت هزار دینار به بیت‌المال به احمد بن محمد طایی سپردند. صابی صورت هزینه‌های حکومت را به طور کامل ذکر کرده است که مجموع روزانه آن هفت هزار دینار می‌شد و شامل دست‌مزد دسته‌های نظامی، کارکنان اداری و هزینه‌های دربار است. تحلیل مالی این سیاهه موضوع این نوشتار نیست و آنچه در اینجا منظور است، بافت و ترکیب سپاهیان معتضد در اوایل خلافت اوست. گروه‌های لشگری که در این سیاهه از آنها نام برده شده است، عبارت‌اند از (صابی، ص ۱۴-۱۶):

۱. پیادگان نوبتی (اصحاب النوبه من الرجاله): شامل سربازان گناوه‌ای، بصری، دیلمی، طبری و مغربی؛
۲. سربازان سیاه‌پوست: شامل مملوکانی که از مکه و مصر خریده شده بودند و بازماندگان سپاه شورشیان زنگی؛
۳. غلامان خاصه که آنها را به سپاهیان آزاد افزوده بودند. اینها پیادگان گزیده و ۲۵ نفر بودند که در سفرهای معتضد وی را همراهی می‌کردند؛
۴. مملوکان معتضد که در قصر خلیفه جای داشتند و تحت آموزش نظامی به سر می‌بردند؛ اینها تنها با همراهی فرماندهان خود مجاز به خروج از قصر بودند و «حجریه» نامیده می‌شدند. به نظر می‌رسد تشکیل این سپاه ورزیده، ابتکار خود معتضد بوده و از آنجا که دست‌کم در این سیاهه دست‌مزد آنها ذکر نشده است، به نظر می‌رسد به شخص خلیفه وابسته بودند. چنان‌که در رویدادهای سال‌های پسین، به‌ویژه سال‌های آغازین سده چهارم پیداست، حجریه عهده‌دار نگاهبانی از قصر خلیفه بودند و در کشاکش‌های سیاسی هم نقش مهمی پیدا می‌کردند؛
۵. جنگاورانی که پیش‌تر وابسته به سالارانی چون ناصر، بغا، مسرور بلخی، بکجور، مفلح، کیعُغ، اذکوتکین و کنداج بودند و پس از افول کار آنها که در اواخر خلافت معتمد روی

داد، به سپاه خلافت پیوستند و به خدمت آن درآمدند. در این میان، از گروه «ساجیه» که بعدها اهمیت یافتند، نامی برده نشده و علت آن است که محمد بن ابی‌الساج بر خلاف سرداران پیش‌گفته، همچنان موقعیت خود را حفظ و معتضد نیز آذربایجان و ارمنستان را به وی واگذار کرد. پس از آنکه در سال ۳۱۵ هجری، یوسف برای سرکوب قرمطیان به عراق آمد و در نبرد با آنها کشته شد، جنگاوران وابسته به وی هم به فرآیندهای سیاسی و نظامی بغداد وارد شدند (ابن‌اثیر، ج ۸، صص ۱۷۰-۱۷۲).

۶. سواره‌نظام: اینها بر پایهٔ مهارت نظامی و ورزیدگی به سه گروه تقسیم می‌شدند: «عسگر الخاصه»، ورزیده‌ترین گروه سواره‌نظام و زیر فرمان معتضد بود که ماموریت‌های نظامی خارج از بغداد و به‌ویژه سرکوب شورشیان را برعهده داشت. در گزارش طبری دربارهٔ پیروزی معتضد بر حمدان بن حمدون و تصرف دژ ماردین در سال ۲۸۱ هجری، چنین آمده است که سپاه وی را سواران گزیده تشکیل می‌دادند (طبری، ج ۱۰، صص ۳۷-۳۸) که به احتمال فراوان به همین گروه اشاره دارد. به طور کلی کامیابی‌های نظامی معتضد در برابر ستیزه‌گران در بیرون از بغداد، وام‌دار همین سواره‌نظام نیرومند و کارآمد وی بود؛ گروه دوم، «عسگر الخدمه»، سواره‌نظام میان‌حال و میانه بود که وظیفهٔ شحنگی و نگاهبانی از راه‌های عراق و امنیت این سرزمین را برعهده داشت. معتضد از همان آغاز خلافت خود، سرپرستی و فرماندهی اینها را به غلام خود «بدر» سپرد (صابی، ص ۱۶)؛ گروه سوم، عهده‌دار کمک به کارکنان دریافت مالیات و انتقال آن به بیت‌المال پایتخت بود. دور نیست که دست‌کم بخشی از اینها در واقع جنگاوران وابسته به سالاران پیشین بودند که با افول قدرت آنها و تمرکز یافتن دولت، به خدمت سپاه متمرکز آن وارد می‌شدند و ترجیح می‌دادند تا نامشان در دفتر پرداخت دست‌مزد دیوان‌های دولتی وارد شود.

صابی توصیفی از مراسم سان خلیفه به دست داده است که برای گزینش و دسته‌بندی سواره‌نظام برگزار شده بود. هر کدام از سربازان مهارت خود را در تیراندازی و سوارکاری در برابر معتضد، وزیر، سرداران و کاتبان به نمایش می‌گذاشت و پس از آن، نام وی در هر یک از سه ردهٔ پیش‌گفته ثبت می‌شد (همان، صص ۱۵-۱۶). در این میان، نکتهٔ قابل توجه نقش برجسته و چشمگیر عبیدالله بن سلیمان وزیر است که در سازمان دادن به نیروی نظامی خلافت دارای اختیار کامل و طرف مشورت خلیفه بوده است. این موضوع خود نمادی از برتری دستگاه دیوانی بر نظامیان است که موفق برای آن کوشید

و در دوره معتضد و سپس مکتفی به ویژگی برجسته ساختار دولت عباسی تبدیل شد (دوری، ص ۵۶).

در جمع‌بندی نهایی و با توجه به آنچه گفته شد، می‌توان گفت درباره سازمان نظامی‌ای که معتضد به وجود آورد، رویکرد اصلی وی قابل تشخیص است. در این رویکرد معتضد بر آن بود که سپاهی منظم و متمرکز و بر پایه دریافت دست‌مزد از دستگاه اداری تحت اختیار خود تشکیل دهد و از سوی دیگر، جنگاوران متفرقه و وابسته به دیگر سالاران را هم در این بدنه نظامی ادغام کند.

#### ۵- مکتفی: سلطه دبیران بر خلیفه

دولت عباسی در دوره خلافت مکتفی ویژگی‌های اصلی دوران معتضد را همچنان حفظ کرد؛ این ویژگی‌ها عبارت بودند از: چیرگی دیوان‌سالاری، سازمان سیاسی متمرکز و برساخته از سربازان مزدبگیر و پافشاری بر جداسازی نظامیان از نظام مالی. به نوشته طبری در سال ۲۹۰ هجری، مکتفی میان سپاهیان که برای رفتن به شام و رویارویی با قرمطیان آماده می‌شدند، صدهزار دینار مقرر توزیع کرد (ج ۱۰، ص ۱۰۳). تفاوت مهمی که مکتفی با معتضد داشت، این بود که وی بر خلاف پدر خود بر حکومت تسلط کافی نداشت و به جای وی، وزیر قاسم بن عبیدالله بود که می‌توان گفت بر کل دولت چیره بود و در حالی که معتضد سپاه را زیر فرمان خود یا وابستگان به خود داشت، در دوره مکتفی لشکریان نیز به طور مستقیم یا غیرمستقیم از وزیر فرمان می‌بردند. مکتفی در همان آغاز خلافت خویش و هنگامی که بدر هنوز در واسط به سر می‌برد، به سردارانی که برای تعیین تکلیف خود نزد وی می‌آمدند گفت: کسی را به فرماندهی آنها نمی‌گمارد و از آنها خواست برای رفع نیازمندی‌هایشان وزیر را ببینند (مسکویه، ج ۵، ص ۲۱).

قاسم بن عبیدالله در همان آغاز خلافت مکتفی، دو نفر از نزدیکان قدرتمند و صاحب‌نفوذ خلیفه را از سر راه برداشت؛ یکی از آنها بدر غلام معتضد برجسته‌ترین سردار نظامی او (البته به جز خود معتضد) بود (همان، صص ۷ و ۲۶؛ طبری، ج ۱۰، صص ۹۰-۹۳؛ مسعودی، ۱۴۰۹ق، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷) و دومی کسی نبود جز حسین بن عمرو نصرانی، دبیر مکتفی و دارای نفوذ بر او در زمان ولی‌عهدی وی که به تبعید فرستاده شد (طبری، ج ۱۰، ص ۹۸).

قاسم بن عبیدالله خود سپهسالاری دولت را به محمد بن سلیمان سپرد و سردارانی چون محمد بن اسحاق کنداج؛ ابوالاغر خلیفه بن مبارک، سرپرست سربازان فرغانه‌ای؛ (طبری، ج ۱۰، ص ۱۰۳) فرزندان کیغلیغ؛ مونس خازن؛ وصیف خازن؛ وصیف پسر سوارتکین، جنی صفوانی و رائق خزری را در شمار زبردستان وی قرار داد (همان، صص ۱۰۵-۱۰۶ و ۱۱۳-۱۱۵). سرکوب نهایی قرمطیان شام و بازپس‌گیری مصر از طولونیان به دست همین محمد بن سلیمان صورت پذیرفت (همان، صص ۱۱۴-۱۱۸). طرفه آنکه محمد بن سلیمان هم خود دبیر بود و پیش‌تر دبیری ابوالصقر را بر عهده داشت (همان، ص ۲۱؛ کندی، ص ۲۴۴؛ Kennedy, 1986, p.186). ریاست نظامی وی بر گروهی از سرداران، بیش از هر چیز نشان‌دهنده اقتدار کم‌مانند دبیران است.

در گرماگرم فرآیندهای سیاسی، تلاش خلیفه مکتفی برای رها شدن از سلطه وزیر و وابستگان وی، همچون نمونه‌های دیگر در میان خلفای عباسی، در کوشش بی‌فرجام وی در جمادی‌الثانی ۲۹۰ هجری برای انتقال دوباره پایتخت به سامرا جلوه‌گر شد، اما قاسم بن عبیدالله از این کار جلوگیری کرد و خلیفه را همچنان در بغداد نگه داشت. تنها اندکی بعد و در اوایل رجب بود که حسین بن عمرو از مناصب اداری و درباری خود کنار زده و تبعید شد و جالب آنکه این منصب‌ها به دو پسر وزیر سپرده شد (طبری، ج ۱۰، صص ۹۷-۹۸). می‌توان این فرض را مطرح کرد که در پشت پرده، اندیشه انتقال دادن پایتخت از فکر حسین بن عمرو برخاسته بود و پس از نقش بر آب شدن آن، توان آن را هم پرداخت.

به طور کلی، رابطه بین معتضد و مکتفی و عبیدالله بن سلیمان و فرزندش، قاسم، خالی از تنش و حتی ستیزه‌گری نبود. پس از درگذشت عبیدالله معتضد می‌خواست خاندان وی را هم فروکوبد و دارایی‌شان را مصادره کند، اما با میانجیگری بدر معتضدی به دریافت دو میلیون دینار از آنها بسنده کرد و قاسم را هم به وزارت برداشت (ابن‌طقطقی، ص ۲۴۹). به نظر می‌رسد این پدیده جدید که وزیران و دبیران قادر به اندوختن ثروتی هنگفت می‌شدند، در پیدایش این تنش‌ها نقش مهمی داشته است و خاستگاه این پدیده آنجاست که در ساختاری که دست‌مزد کارکنان و نظامیان به پول نقد پرداخت می‌شد، نقش دستگاه اداری در گردآوری مالیات و افزایش دارایی خزانه دولت اهمیتی در خور پیدا می‌کرد. خلفا نیز به وجود وزیرانی نیازمند بودند که بتوانند به خوبی از عهده این کار برآیند. در واقع، موجودی قابل توجه بیت‌المال به هنگام مرگ معتضد و



مکتفی که در منابع به آن اشاره شده است، تا حد زیادی وام‌دار فعالیت دستگاهی اداری بود که وزیران آن را مدیریت می‌کردند. این موقعیت چالش‌هایی جدید برای خلفا پدید می‌آورد که مهم‌ترین آنها عبارت بودند از: تمرکز قدرت در دست وزیران و گرد آمدن بخشی از ثروت و درآمد دولت در دستان آنها. بازداشت افراد و مصادره اموال که در بسیاری موارد با مصالحه طرفین پایان می‌گرفت، در واقع، روشی برای بازگرداندن تعادل دلخواه به رابطه بین دستگاه اداری و خلیفه بود که البته با شیوه‌های مختلف درباره دیگر کارگزاران و نهادهای دستگاه حکومتی نیز به کار برده می‌شد.

جانشین مکتفی را پس از مرگ وی، وزیر عباس بن حسن برگزید که پس از درگذشت قاسم بن عبیدالله به وزارت رسیده بود (ابن طقطقی، ص ۲۵۱؛ مسعودی، بی‌تا، ص ۳۲۱؛ قرطبی، ص ۶۸۰۰؛ همدانی، ج ۱، ص ۴)؛ البته پیش از آن، وی با چهار تن از سران دولت رایزنی کرد که همگی دبیر و عبارت بودند از: محمد بن عبدان، ابوعبدالله بن محمد بن داود بن جراح، علی بن عیسی بن جراح و علی بن محمد بن فرات (العیون و الحدائق، ج ۴، ص ۲۰۹؛ مسکویه، ج ۵، ص ۵۰-۵۲؛ ابن اثیر، ج ۸، ص ۷-۹)<sup>۲</sup> و این نکته که در میان برگزینندگان خلیفه پسین نام هیچ فرمانده نظامی به چشم نمی‌خورد، گویای جایگاه این دو گروه در ساختار دولت عباسی است. همچنین نشان می‌دهد که عزم خلفا و دیوانیان در مهار و محدود کردن نقش نظامیان کمابیش با کامیابی همراه بوده است.

## ۶. نتیجه

در نیمه دوم سده سوم هجری، تلاش دولت عباسی، به‌ویژه به پایمردی موفق و معتضد برای اصلاح سازمان حکومت، به پیدایش ساختاری انجامید که بر پایه دستگاه دیوان‌سالاری متمرکز و کارآمد در زمینه گردآوری مالیات و نظارت بر دیگر بخش‌های حکومت، نظام مالی مبتنی بر دریافت مالیات و نیروی نظامی دائمی و مزدبگیر استوار بود و خلیفه بر فراز این نظام قرار می‌گرفت. در ترتیب عمودی این ساختار به ترتیب، سه نهاد خلافت، دیوان‌سالاری و نیروی نظامی قرار داشتند و امیران ایالتی با تلاش پیگیر موفق، معتضد و مکتفی به زیر فرمان بغداد درآمدند. این صورت‌بندی با آنچه در دوره سامرا پدید آمده بود، تفاوت داشت و یکی از مهم‌ترین دگرگونی‌هایی که موفق و معتضد در جنبه نظامی به آن پرداختند، جایگزین کردن سربازبردگان ترک وابسته به سالاران خودسر، با سپاهیان مزدبگیر زیر سرپرستی خلیفه و دیوان‌سالاری بود. می‌توان

یکی از مهم‌ترین دستاوردهای این اصلاحات را پایین کشاندن نظامیان از برتری‌ای دانست که در دوره سامرا از آن برخوردار شده بودند.

در طی دهه‌هایی که این فرآیندهای اصلاحی جریان داشت، دو کشاکش عمده در درون حکومت عباسی در جریان بود: نخست، میان هواداران محافظه‌کار ساخت سیاسی- اداری‌ای که در دهه‌های پیشین وجود داشت و دوم، هواداران تغییر و دگردیسی این ساختار که در بغداد پایگاه داشتند. پس از آنکه موفق توانست برتری گروه دوم را رقم زند، کشاکش دیگری آغاز شد که ویژگی اصلی آن رقابت بین خلیفه و دیوان‌سالاری بر سر کسب تفوق و برتری بر کل ساختار دولت بود. این کشاکش در دوره معتضد شکل گرفت و در خلافت مکتفی بود که وزیران و دبیران توانستند در آن پیروز شوند.

در ارزیابی نهایی می‌توان گفت اصلاحات صورت گرفته در دوره موردنظر که گسترش و تمرکز اداری و نظامی را در پی داشت، سرانجام به چیرگی دبیران و دیوان‌سالاری بر دولت عباسیان در اواخر سده سوم هجری انجامید. این چیزی است که در جای خود زمینه را برای پدیدار شدن شکل تازه‌ای از کشاکش‌های سیاسی در دوره خلافت مقتدر بالله (۲۹۵هـ تا ۳۲۰هـ) میان جناح‌های گوناگون دیوان‌سالاری فراهم نمود.

### پی‌نوشت

۱. برای نمونه در نبرد دیرالعاقل، نک طبری، ج ۹، ص ۵۱۷
۲. در گزارش قرطبی از نقش انجمن دبیران در انتخاب مقتدر به خلافت سخنی نیامده است.

### منابع

- ابن الاثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی‌الکرم، *الکامل فی التاریخ*، ج ۷ و ۸ بیروت، دارصادر، ۱۹۶۵/۱۳۸۵.
- ابن الطقطقی، محمد بن علی بن طباطبا، *الفخری فی الآداب السلطانیة و الدول الاسلامیه*، تحقیق عبدالقادر محمد مایو، ط الاولی، بیروت، دارالقلم العربی، ۱۹۹۷/۱۴۱۸.
- ابن ندیم، محمد بن اسحاق، *الفهرست*، محمدرضا تجدد، چاپ یکم، تهران، اساطیر، ۱۳۸۱.
- الدوری، عبدالعزیز، *النظم الاسلامیه (الخلافة، الضرائب و الوزارة)*، بغداد، وزارة المعارف العراقیه، ۱۹۵۰.
- العیون والحدائق*، الجزء الرابع، القسم الاول، تحقیق نبیله عبدالمنعم داود، بی‌جا، ۱۳۹۲ق/۱۹۷۲.

- قرطبی، عریب بن سعد، *دنبالة تاریخ طبری*، مترجم: ابوالقاسم پاینده، چاپ یکم، تهران، اساطیر، ۱۳۵۴.
- صابی، ابوالحسن محسن بن هلال، *تحفة الامراء فی تاریخ الوزراء*، بیروت، دارالکتب العلمیه، ۱۹۹۸/۱۴۱۹ق.
- طبری، ابوجعفر محمد بن جریر، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، ج ۹، ۱۰ و ۱۵، ط الثانية، بیروت، دارالتراث، ۱۳۸۷/۱۹۶۷.
- کاتبی، غیداء خزنه، *الخراج منذ الفتح الاسلامی حتی اواسط القرن الثالث الهجری*، الطبعة الاولى، بیروت، ۱۹۹۴ق.
- کندی، ابی عمر محمد بن یوسف، *کتاب الولاة و کتاب القضاة*، تصحیح رفن کست، بیروت، مطبعة الآباء الیسوعین، ۱۹۰۸.
- متز، آدام، *تمدن اسلامی در قرن چهارم*، علی رضا ذکاوتی قراگزلو، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق اسعد داغر، چ دوم، قم، دار الهجرة، ۱۴۰۹ق.
- مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین، *التنبیه و الاشراف*، تصحیح عبدالله اسماعیل الصاوی، القاهرة، دارالصاوی، بی تا. مسکویه الرازی، ابوعلی، *تجارب الامم*، تحقیق، ابوالقاسم امامی، ج ۵، ط الثانية، تهران، سروش، ۱۳۷۹.
- الهمدانی، محمد بن عبدالملک، *تکمله تاریخ الطبری*، تحقیق البرت یوسف کنعان، بیروت، المطبعة الکاثولیکیه، الطبعة الثانية، ۱۹۶۱.
- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، *تاریخ الیعقوبی*، بی تا، بیروت، دارصادر.

Hugh, K., *the Armies of the Caliphs, Military and Society in the Early Islamic State*, London, Newyork: Routledge, 2001, first published.

Hugh K., *the Prophet and the Age of the Caliphates*, New York: Longman, 1986.

M.A. Shaban, *Islamic History, a New Interpretation*, London & Newyork: Cambridge University Press, 1976.

Matthew S.G., *the Turkish Officers of Sammarra: Revenue and the Exercise of Authority*, *Journal of the Economic and Social History of the Orient*, vol.42- No.4 (1999), pp.466-493.